

به مناسبت سالروز شهادت امیر کبیر

اشاره

بیش از یک قرن و نیم (۱۶۷ سال) از شهادت امیر کبیر به دست جیره‌خواران و سرسپردگان و استعمارگران و طاغوت می‌گذرد. اصلاحات داخلی در زمینه اعتلای فرهنگ، تنظیم اقتصاد و تطهیر عرصه سیاست کشور، اقدامات در جهت بسط عدالت در سطح جامعه، مبارزات در جهت قطع نفوذ اجانب و استعمارگران، و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور که طی سه سال و سه‌ماه انجام گرفت، تماماً شایسته تحسین است.

اکنون دارالفنون یکی از یادگارهای تمدن‌ساز این بزرگ‌مرد در آموزش و پرورش و نمادی از «ما می‌توانیم» اما با ابزار آموزش است. برای پاسداشت شخصیت و خدمات شهید امیر کبیر، هر ساله برنامه‌هایی برای معرفی و تجلیل از این شخصیت و الامقام در این مکان برگزار می‌شود. لذا مدیریت این مدرسه در سال جاری دو بزرگداشت در تاریخ‌های زیر برگزار کرد:

۱. روز پنجشنبه ۱۹ دی‌ماه ۱۳۹۸، مصادف با سالروز شهادت وی، آیین بزرگداشت «امیر کبیر، شهید راه استقلال علمی ایران اسلامی»، با حضور استادان محترم، آقایان حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی ذوعلم، احمد مسجد جامعی، دکتر ناصر تکمیل همایون، جمشید کیانفر و دکتر حسین آبادیان.

۲. روز شنبه ۵ بهمن ۱۳۹۸، نشستی با حضور استادان بزرگوار، آقایان عبدالله انوار، دکتر رضا کسروی و استاد نصرالله حدادی.

منتخب این سخنان به ترتیب اجرا شامل: سخنرانی آقایان جمشید کیانفر، دکتر حسین آبادیان، عبدالله انوار و دکتر رضا کسروی در قالب ویژه‌نامه‌ای در این شماره «فصلنامه گنجینه دارالفنون» تقدیم می‌شود. این فصلنامه لازم می‌داند از ایده بجا و شایسته و اجرای مناسب این برنامه توسط مدیریت محترم مدرسه ماندگار دارالفنون، جناب آقای مسعود بهرامی و همکاران گرامی ایشان تقدیر و تشکر کند.

کتابشناسی امیر کبیر

● جمشید کیانفر (کتاب‌شناس، پژوهشگر، نویسنده، مصحح و نسخه‌پژوه)

اخبار و اطلاعاتی که ما درباره امیر داریم، به سه مقطع تاریخی تعلق دارد: یک مقطع دوره قاجار است که از این دوره کتاب مستقلی راجع به امیر نداریم و باید از لابه‌لای متون استخراج کنیم. اغلب منابع این دوره هم نظر خوشی نسبت به امیر ندارند؛ چرا که مورخان رسمی دولتی این منابع را می‌نوشتند. حالا یکی به فرض از نظر گرایش و حمایت وابسته به میرزا آقاخان نوری بود، یکی دیگر اگر هم مستقل بود، خیلی نمی‌توانست مطلب را آن‌طور که باید و شاید در باب امیر بنویسد. آثاری با این شیوه نگارش در دوره قاجار درباره امیر زیادند. یعنی اگر کسی هم از دستش در رفته و خواسته درباره امیر قلم‌فرسایی کند و چند کار او را بستاید، کوشیده است.



اخبار و اطلاعاتی
که ما درباره
امیر داریم،
به سه مقطع تاریخی
تعلق دارد

به نوعی از زیر به اصطلاح مبادای فردا نجات پیدا کند و نوشته است که به هر حال او ضد پادشاه بود و می خواست قدرت را به دست بگیرد و خودش به سلطنت برسد.

برای مثال، یکی از کسانی که درباره امیر مفصل نوشته، **لسان‌الملک سپهر** است. **میرزا محمدتقی‌خان لسان‌الملک سپهر** در «ناسخ‌التواریخ قاجار» که به تاریخ قاجار اختصاص دارد و تا حدود ۱۲۷۶ قمری، تاریخ قاجار را از بدو تا آن دوره ناصرالدین نوشته است، نخست خیلی خوب نوشته است که امیر چگونه ناصرالدین‌شاه را آورد و به قدرت و سلطنت رساند. او را ستایش هم می‌کند. اما بعد وقتی می‌رسد به سال سوم صدارت امیر، یکدفعه ورق برمی‌گردد و شروع می‌کند در مذمت امیر سخن گفتن و در حقیقت به‌طور مفصل میرزا آقا نوری را می‌ستاید.

دوم اینکه ناصرالدین‌شاه دستور می‌دهد، درست آنجایی را که در مذمت امیر دارد صحبت می‌کند، قیچی کند. او هم اقدامات تا آخر کتاب را حذف می‌کند و دو صفحه بازنویسی می‌کند در باب مثلاً بناهایی که در این دوره ساخته شده‌اند و کتاب را به این صورت منتشر می‌کند. زمانی که من ناسخ‌التواریخ را داشتم چاپ می‌کردم، همیشه به این فکر بودم که این کتاب یک جلد چهارمی هم دارد. به همین دلیل به دنبال جلد چهارم بودم که به قسمتی از ناسخ‌التواریخ برخوردیم که حجمش کم بود، ولی در فهرست‌های کتابخانه ملی و در چاپ سنگی‌ها بود. بعد که رفتم و نگاه کردم، دیدم این نسخه بریده شده و مطلب ناقص است.

بعد نسخه دیگری پیدا کردم که دقیقاً نشان می‌داد، همین نسخه‌ای است که بریده شده؛ یعنی نسخه‌ای که قبلاً در اختیار ناصرالدین‌شاه بوده است و ناصرالدین‌شاه دستور داده بود، کتاب را از آنجا قطع و عوض کنند. من متن کامل این نسخه را چاپ کردم. البته قبل از آن مرحوم قائم‌مقامی هم کتاب را چاپ کرده بود، ولی بر مبنای چاپ سنگی در سال ۱۳۱۹ در تبریز که باز نواقصی داشت، ولی این نسخه کامل‌تر بود و این نسخه را به هر حال من چاپ کردم. به هر حال، سپهر نظر خوشی نسبت به امیر نداشت، به اضافه اینکه اصلاً تحت حمایت میرزا آقاخان نوری بود.

دومین مورخ برجسته این دوره **رضاقلی‌خان هدایت** بود. رضاقلی‌خان روزگاری مدیر دارالفنون بود و فرزندان‌ش هم در حقیقت دستیارش بودند. وقتی به امیر می‌رسد از امیر ستایش می‌کند، اما باز گاهی قلم را نگه می‌دارد. خیلی نمی‌تواند آن‌طور که دلش می‌خواهد، قلم‌فرسایی کند. به قول مرحوم حاج امیر: بعضی جاها خوب می‌آید، ولی بعضی جاها ناگزیر می‌شود کوتاه بیاید و خیلی بزرگش نکند.

حتی آدمیت می‌گوید: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه جانب اعتدال را بیشتر از بقیه نگه داشته است. ما آثار زیادی از اعتمادالسلطنه درباره دوره قاجار داریم: جلد سوم کتاب «منتظم‌نصری» درباره دوره قاجار است؛ کتاب «مرآت‌البلدان» اش به دوره قاجار اختصاص دارد؛ «المآثر و الآثار» اش در باب دوره قاجار است، مخصوصاً دوره ناصرالدین‌شاه؛ کتاب

شاید تنها مورخی که در دوره قاجار پا را از دایره تاریخ‌نگاری رسمی فراتر برمی‌دارد، خورموجی است او در «حقائق الاخبار» رسماً برخلاف آنچه که دولت می‌خواسته بگوید می‌نویسد

«خلسه» اش کتابی است که به قول معروف در خفا نوشته شده و در آن بیشتر انتقاد کرده از شخصیت‌های دوره قاجار؛ و سرانجام کتاب «صدورالتواریخ» اش که به صورت رسمی در همان دوره چاپ سنگی شده است. در همه این‌ها باز وقتی به امیر می‌رسد، خیلی از او ستایش نمی‌کند. گاهی برخی از نقاط مثبتش را برمی‌شمرد، ولی بعضی جاها هم به اصطلاح مشکل خانوادگی دارد و به هر حال مشهور است که پدرش قاتل امیر کبیر است. چون این موضوع را مدنظر دارد، قدری کوتاه می‌گوید.

شاید تنها مورخی که در دوره قاجار پا را از دایره تاریخ‌نگاری رسمی فراتر برمی‌دارد، خورموجی است. او در «حقائق الاخبار» رسماً برخلاف آنچه که دولت می‌خواسته بگوید، و مثلاً روزنامه رسمی می‌نویسد که امیر مریم بود و درگذشت، او می‌نویسد: نخیر، امیر را به حکم ناصرالدین شاه به قتل رساندند. تقریباً همین یک سطر از خورموجی یک حقیقت‌نگار ساخته است. در همان زمان هم خیلی مهم است که کسی مورخ رسمی دربار باشد و تاریخ رسمی بنویسد، ولی این اصول را رعایت نکند و پا را از آن‌ها فراتر بگذارد. خورموجی این کار را به هر حال انجام می‌دهد. شاید همین نوشته خورموجی بعدها سندی می‌شود برای پژوهشگرها که بیشتر تحقیق و تفحص کنند.

این تقریباً شیوه تاریخ‌نگاری دوره قاجار درباره امیر کبیر است. جالب این است که مثلاً مرحوم آدمیت، وقتی می‌خواهد کتاب «امیر کبیر و ایران» را - جداگانه راجع به آن صحبت خواهیم کرد - بنویسد، می‌آید اسناد و مدارک خودش را طبقه‌بندی می‌کند و اتکایش را می‌گذارد روی سند. او مکاتبات و نامه‌نگاری‌های رسمی را مدارک اصیل می‌نامد. چون در آن‌ها دخل و تصرف، میل سلسله‌ای یا شاهانه، و غیره وجود ندارد. بعد روی رسائل دوره قاجار می‌آید. در دوره ناصری، رساله‌نویسی رواج می‌یابد در باب اینکه به هر حال آقا چه بکنیم، کشور بهتر بشود. بعضی از این رسائل انتقادی‌اند و بعضی، ضمن شرح اوضاع مملکتی در دوره قاجار، راه‌حلهایی هم ارائه می‌دهند. گرچه این‌ها نادیده انگاشته می‌شوند، اما به هر حال حرفشان را می‌زنند.

آدمیت می‌گوید این اسناد و این رساله‌ها هم اهمیت دارند. در مرحله بعد اتکایش را روی روزنامه‌های دوره قاجار می‌گذارد. شما نگاه کنید، آدمیت در کتاب «امیر کبیر»، جابه‌جا از روزنامه وقایع اتفاقیه و روزنامه دولت علیّه ایران استفاده کرده است. او کتاب‌ها و متن‌های دوره قاجار را در دسته چهارم قرار می‌دهد و در حقیقت با مقداری شک و تردید به این دسته از منابع نگاه می‌کند. معتقد است که این‌ها خیلی دقیق و متقن نیستند که البته حق هم دارد. عامل اصلی‌اش هم این است که او تاریخ تفکر و اندیشه را می‌نویسد و نمی‌تواند در باب تاریخ تفکر و اندیشه در متن‌ها مطلب خاصی پیدا کند. بنابراین بهترین منابع همان منابعی هستند که او به عنوان مدارک اصیل، رساله‌ها و غیره از آن‌ها استفاده می‌کند. دسته دوم منابعی که در باب امیر کبیر به صورت مستقل نگاشته شده‌اند، (صرف نظر از کتاب‌هایی لابه‌لایشان درباره امیر به مطالب زیادی برمی‌خوریم)، متعلق به تاریخ‌نگاری

تاریخ‌نگاری
دوره پهلوی
یک مجموعه
آدم‌های خوب دارد،
یک مجموعه
آدم‌های بد؛
میانه‌ای شما
نمی‌یابید

دوره پهلوی هستند. هسته مرکزی اطلاعات تاریخی ما را تاریخ‌نگاری دوره پهلوی به ما می‌دهد. از دبستان شروع می‌شود و با کتاب‌های درسی تاریخی در دبیرستان و حتی در سطح دانشگاه ادامه می‌یابد. اگر به قول معروف، حافظه پنهان ذهنتان را جست‌وجو کنید، می‌بینید آنچه می‌دانید، از تاریخ‌نگاری دوره پهلوی است.

تاریخ‌نگاری دوره پهلوی یک مجموعه آدم‌های خوب دارد، یک مجموعه آدم‌های بد؛ میانه‌ای شما نمی‌یابید. یک فرد یا بسیار خوب و سفید است، یا بسیار سیاه و بد. شما در تاریخ‌نگاری عصر پهلوی رنگ خاکستری نمی‌بینید. به همین دلیل قائم‌مقام، امیرکبیر، یا میرزا حسین‌خان سپهسالار خوب‌اند، اما **حاج میرزا آقاسی** یا میرزا آقاخان نوری مطلقاً بدند. بقیه هم به همین‌چنین. ولی هیچ‌کس نیامد بگوید حاج میرزا آقاسی آن قدر هم آدم احمق و نادانی نیست که شما ترسیم کرده‌اید. حاجی میان دو سنگ آسیاب گیر کرده است؛ یعنی سلفش قائم‌مقام و جانشینش میرزا تقی‌خان امیرکبیر. وقتی این دو می‌خواهند بزرگ شوند، معلوم است که نفر وسط له می‌شود. این شیوه تاریخ‌نگاری دوره پهلوی است که یا به‌طور مطلق سفید است یا به‌طور مطلق سیاه. ما هم تقریباً با همین تاریخ‌نگاری رشد پیدا کرده‌ایم. اطلاعات اولیه ما را هم این تاریخ‌نگاری نشان می‌دهد. جالب این است که در این دوره چهار پنج اثر خوب هم درباره امیر به‌صورت مستدل نوشته شده‌اند که هر کدام هم برای نوشته شدن یک پشتوانه و یک داستانی دارند.

اگر بخواهیم به‌طور دقیق جلو برویم، کتاب «امیرکبیر و ایران» **فریدون آدمیت** شاید قدیمی‌ترین کتابی باشد که درباره امیرکبیر نوشته شده است. چون چاپ اول کتاب در سه جلد در سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ شمسی منتشر می‌شوند که آدمیت جوان و کارمند وزارت امور خارجه بوده است، به اسناد امور خارجه دسترسی داشته و حتی شخصیتی است که توانسته از آرشیوهای خصوصی که غنای بسیار زیادی دارند و هنوز هم این آرشیوها در خانواده‌ها محفوظ هستند، بهره‌برد و استفاده کند.

کتاب دیگری که خیلی دیر چاپ شده و در حقیقت باید بگوییم قبل از سال ۱۳۳۰، اما در دهه ۱۳۴۰ به چاپ رسیده، کتاب **عباس اقبال آشتیانی** است با عنوان «میرزا تقی‌خان امیرکبیر». زمانی که ماترک عباس اقبال بعد از فوتش به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران منتقل می‌شود، استاد ایرج افشار که روانش شاد باشد، در بررسی‌هایش درمی‌یابد که گویا عباس اقبال قرار بوده کتابی درباره امیرکبیر بنویسد. حتی طرح اولیه و اصولی و فصل‌بندی کتاب را هم در میان اوراق می‌یابد. البته آنچه که مرحوم **ایرج افشار** بعدها تنظیم می‌کند و به‌صورت یک کتاب مستقل درمی‌آید، حدود چهار پنج فصل کمتر از آن طرح اصلی است که خود اقبال مورد نظرش بوده است.

باز در این دوره «زندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر» را داریم از **حسین مکی**. مکی معمولاً کتاب‌هایش را به‌گونه‌ای می‌نویسد که مقداری ضد سلطنتی - ضد پهلوی باشد و توجهش هم به امیرکبیر و احمدشاه به این دلیل است.

تاریخ‌نگاری در جمهوری اسلامی این مزیت را دارد که همه چیز را سیاه یا سفید ندیده است

کتاب دیگری که در این دوره نوشته می‌شود، مجموعه سخنرانی‌هایی است که در سال ۱۳۵۱ در دانشگاه تهران صورت گرفته‌اند. ظاهراً روزهای پانزدهم، شانزدهم و هفدهم بهمن در دانشگاه تهران همایشی برگزار می‌شود. در آن زمان ریاست دانشگاه می‌گوید چون در پانزده بهمن دانشگاه تهران افتتاح شده است، ما هرسال سعی می‌کنیم، از عده‌ای اهل علم و تخصص در باب به اصطلاح آموزش نوین و مدارس عالی، تقدیر کنیم؛ از جمله از امیرکبیر. به این ترتیب حدود ۱۲ سخنرانی بسیار خوب و عالی در آن مجموعه صورت می‌گیرد که حاصل آن سه سال بعد و در سال ۱۳۵۴ در کتابی با عنوان «امیرکبیر و دارالفنون» منتشر می‌شود.

بخش سوم تاریخ‌نگاری ما به دوره جمهوری اسلامی مربوط می‌شود. به باور من، در این دوره الی ماشاءالله کار شده و مقالات بی‌شماری درباره امیرکبیر توسط دانشجویان و استادان دانشگاه چاپ شده است. روی سایت نورمگز، پورتال جامعه علوم انسانی، از این قبیل مقالات زیاد می‌توان یافت. بعضی فوق‌العاده خوب و انصافاً عالی‌اند، اما بعضی ارزشی ندارند؛ چون غیر از کپی هیچ چیز جدیدی در این مقالات نمی‌بینید.

اما یک دسته منابع جدیدتری هم وجود دارند که سایت‌ها هستند. خود همین مدرسه سایتی دارد به نام دارالفنون که مطالب بسیار خوب و مفصلی در باب امیرکبیر و اقداماتش در همان صفحه اول سایت وجود دارد که ارزشمند است. یا مطلب دیگری من در سایت جماران دیدم که در حقیقت شامل مصاحبه با چهار پنج نفر، از جمله آقای دکتر تکمیل همایون است. مصاحبه آقای دکتر بهشتی سرشت هم آمده است.

اضافه بر این سایت‌ها، سایت دایرةالمعارف بزرگ اسلامی را داریم که حاوی مجموعه مقالات یا مصاحبه‌های خوبی است که در همین دوره جمهوری اسلامی راجع به امیرکبیر آماده شده‌اند.

شاید برجسته‌ترین کار تاریخ‌نگاری دوره جمهوری اسلامی درباره امیرکبیر، کار آقای علی آل داوود زیر عنوان «امیرکبیر و ناصرالدین شاه» باشد که مبتنی بر مجموعه اسنادی معتبر است و در سه جلد جمع‌آوری شده است. ایشان از حدود ۸۰۰-۷۰۰ نامه و سند، حالا چه در ارتباط با دولت‌های خارجی چه مربوط به امور داخلی، بهره گرفته و سیاست اقتصادی و فرهنگی امیر را شرح داده است. شاید بهترین کاری که در این دوره انجام شده است، همین کار آقای آل داوود باشد و واقعاً هم درخور تحسین است.

اما نگفته نگذارم، با وجود همه صحبت‌هایی که کردم، تاریخ‌نگاری در دوره جمهوری اسلامی این مزیت را دارد که همه چیز را سیاه یا سفید ندیده است. کسانی که در باب شخصیت‌ها و تاریخ تحقیق و پژوهش کرده‌اند، در حقیقت با دیدی نقادی وارد شده‌اند. این دید نقادی در دوره تاریخ‌نگاری پهلوی وجود ندارد. این یکی از مزیت‌های تاریخ‌نگاری دوره جمهوری اسلامی است.

بنیادهای مدیریت امیرکبیر

● دکتر حسین آبادیان (استاد تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره))

زمانی که امیرکبیر به صدارت رسید، در اولین سال سلطنت ناصرالدین شاه یعنی سال ۱۸۴۸، دنیا سراسر آشوب بود، امیرکبیر از دوره جوانی مراکز صنعتی و فنی و حرفه‌ای روسیه را دیده بود. دوره صدارت ارزنده امیر دوره‌ای است که انقلاب صنعتی به شکل دیگری، بعد از انگلستان، در کشورهایی مثل آلمان، فرانسه، هلند، کانادا، آمریکا، روسیه و حتی مستعمراتی مثل هند و مصر اتفاق افتاد. بنیاد آن انقلاب مبتنی بر مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای بود.

در این مجلس تعداد زیادی معلم حضور دارند و خودشان می‌دانند که همین الان هم در آموزش و پرورش ما تلقی بر این است که دانش‌آموزان تنبل هستند و آن‌ها که نمی‌توانند درس بخوانند، به مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای می‌روند. زمانی هم که بنده دبیرستان می‌رفتم، یعنی سال ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵، اصل بر این بود که هرکس در هنرستان



تحصیل می‌کند، دانش‌آموز تنبلی است و بلد نیست درس بخواند. دانش‌آموزان با استعداد در رشته‌های ریاضی - فیزیک، تجربی و یا دست آخر، علوم انسانی درس می‌خوانند. در دوره‌ای که مرحوم امیرکبیر صدارت اعظمی را بر عهده گرفت، الگویی در آلمان اجرا می‌شد با عنوان «الگوی اقتصاد ملی»؛ یعنی بحث دولت رفاه که از زمان بیسمارک در سال ۱۸۷۱ مطرح بود، در نیمه قرن نوزدهم به اوج خود رسید، و هنوز هم استمرار دارد؛ یعنی امری قدیمی است.

شما مستحضر هستید که مرحوم امیرکبیر اولین معلم‌هایی که برای دارالفنون استخدام کرد، از «پروس»، یعنی آلمان کنونی، و «نمسه» یا اتریش بودند. به دلیل اینکه آن دو کشور برخلاف روسیه و انگلستان هیچ‌گونه سابقه استعماری در ایران نداشتند. البته اینکه مرحوم امیرکبیر اسم اینجا را دارالفنون گذاشته باشد، محل تردید است. ایشان در مکاتباتشان نام‌های دیگری دارد؛ مثلاً «مدرسه» یا عنوان‌های دیگری که الان هم وجود دارند و به کار می‌روند. ظاهراً اولین بار یک روز قبل از دستگیری مرحوم امیرکبیر که سرپرست امور خارجه وقت بود، از اینجا با عنوان «دارالفنون» اسم می‌برد. همین که در آن موقعیت تاریخی این سالن، یعنی سالن تئاتر را درست می‌کند، خودش نکته بسیار بسیار مهمی است.

اولین کسانی که اینجا درس خواندند، کسانی بودند که معدن یا نقشه‌کشی می‌خواندند، و یا فیزیک، شیمی، طب و زبان خارجی؛ چیزهایی که در مکاتب معمولی آن زمان رایج نبودند. مستحضر هستید که اینجا نه مدرسه بود و نه دانشگاه، به مفهوم مصطلح کلمه. اینجا همان دارالفنونی است که می‌گویند؛ یعنی مدرسه فنی و حرفه‌ای و در کشورهای مثل آلمان، مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای فوق‌العاده اهمیت دارند.

در پراوتز عرض کنم، هیچ جای دنیا مثل ایران نیست که تمام دانش‌آموزها بخواهند وارد دانشگاه شوند. تعداد خیلی خیلی محدودی هستند که در مدرسه‌های خاصی تحصیل می‌کنند و به دنبال ادامه تحصیل در دانشگاه هستند. اغلب دانش‌آموزان، بعد از اینکه در آموزش و پرورش معمولی دوره‌ای را سپری کردند، وارد دوره‌های فنی و حرفه‌ای می‌شوند. اهمیت مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای در این است که دانش‌آموزان بعد از گذراندن دوره‌های خاصی به مدت شش ماه تا سه سال، می‌توانند وارد بازار کار شوند. همه هم در حرفه‌ای متخصص می‌شوند. بنیان‌گذار مدرسه فنی و حرفه‌ای در ایران مرحوم امیرکبیر است.

در دارالفنون معدن تدریس می‌کردند، چون معدن زیربنای بسیاری از رشته‌های صنعتی دیگر بوده است. آن زمان به عصر فردریک لیست معروف بود. فردریک لیست معتقد بود آلمان باید اقتصاد ملی داشته باشد. اقتصاد ملی هم اقتصادی بود که دولت از آن حمایت کند. یعنی آنچه که ایرانیان از مشروطیت به بعد دنبالش بودند و در پایان دوره مصدق عملی شد، بنیادش اقتصاد ملی است. اقتصاد ملی با آن اقتصادی که در آمریکای

اولین کسانی که در دارالفنون درس خواندند، کسانی بودند که معدن یا نقشه‌کشی می‌خواندند، و یا فیزیک، شیمی، طب و زبان خارجی؛ چیزهایی که در مکاتب معمولی آن زمان رایج نبودند

روزنامه «وقایع
اتفاقیه» هم که
مرحوم امیرکبیر
درست کرد، تأکید
فراوانی بر تربیت
مردم داشت

آن زمان متداول بود، تفاوت و تمایز فراوانی داشت. فردریک لیست معتقد بود که برای برپا داشتن اقتصاد ملی و شکل‌گیری دولت ملی وجود زیربنای صنعتی ضرورت دارد و برای ایجاد این زیربنای صنعتی، مهم‌ترین ابزار راه‌آهن است. مستحضر هستید که در راه‌آهن ده‌ها رشته دست به دست هم می‌دهند تا این صنعت شکل بگیرد. راه‌آهن از نظر فردریک لیست، پدیده‌ای بود که می‌توانست روستا و شهرهای سراسر آلمان را به هم مرتبط کند و اقتدار دولت مرکزی را در همه جا محقق سازد. بنابراین، اندیشه تأسیس دولت ملی براساس اقتصاد ملی و شکل‌گیری مدرسه‌های فنی‌وحرفه‌ای به منظور تربیت انسان‌های متخصص در ایران به دوره مرحوم امیرکبیر مربوط می‌شود.

آن زمان رشته‌های تربیت بدنی، نقشه‌کشی، مامایی، معدن، پل‌سازی یا راه‌سازی را در دانشگاه‌ها یاد نمی‌دادند. اولین بار در دوره سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، مدرسه‌های فنی‌وحرفه‌ای در ایران شکل گرفتند. هر وزارتخانه‌ای برای خودش یک مدرسه فنی‌وحرفه‌ای داشت و تحصیل‌کردگان اروپا، مثلاً مهندس احمد مصدق (رئیس اداره شوسه وزارت راه)، خسرو هدایت یا شریف امامی - من کاری به تمایلات سیاسی‌شان در دوره‌های بعد ندارم - این مدرسه‌ها را سرپرستی می‌کردند. بنابراین در آن زمان پرورش فوق‌العاده مهم بود و در کنار آموزش قرار داشت.

روزنامه «وقایع اتفاقیه» هم که مرحوم امیرکبیر درست کرد، تأکید فراوانی بر تربیت مردم داشت؛ تربیت یا همان پرورش. این روزنامه، در دو سه شماره‌ای که در دوره حیات مرحوم امیرکبیر منتشر شد، اطلاعات علمی و اطلاعات مربوط به صنایع جدید خارج



معلم‌هایی که
امیرکبیر استخدام
کردند، یا از آتریش
بودند یا از آلمان
که این‌ها
بنیان‌گذاران
مدرسه‌های نوین
در دنیا بودند

کشور را منعکس می‌کرد. یعنی امیر نه تنها دنبال این بود که جوانان از آموزش متعارف بهره‌مند شوند، بلکه می‌خواست به لحاظ جسمی، روحی و حمیت ملی جوانانی بشوند که برای آینده مملکت مفید باشند.

به نظر من، امیرکبیر اصلاح‌طلب ناهینگام بود؛ یعنی اصلاح‌طلبی که مربوط به آینده بود و مربوط به دوره تاریخی خودش نبود و در ظرف زمان و مکان خودش نمی‌گنجید. امیرکبیر این کار را از سال ۱۸۴۸ شروع می‌کند، درحالی‌که سال ۱۸۴۸ زمانی است که تازه راه‌آهن سراسری آلمان شکل گرفته و از تأسیس و راه‌اندازی آن که یکی از پیشرفته‌ترین شبکه‌های راه‌آهن است، فقط هشت سال می‌گذرد. تأسیس مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای، مثلاً در آمریکا، از سال ۱۸۳۵ آغاز شد. کانادا، استرالیا و هند بعد از ایران شروع کردند. مصر که مستعمره بریتانیا بود، سال‌ها بعد شروع کرد.

معلم‌هایی هم که مرحوم امیرکبیر استخدام کردند، همان‌طور که همه می‌دانیم، یا از آتریش بودند یا از آلمان که این‌ها بنیان‌گذاران مدرسه‌های نوین در دنیا بودند. حتی در طب و تشریح، نقشه‌کشی، تاریخ و جغرافیا، و زبان خارجی هم وضع بر همین منوال بود. بنابراین درست است که در دارالفنون روی آموزش‌های نظامی جدید تأکید زیادی می‌شد، اما در دانشگاه‌های ما هم در مورد آموزش‌های نظامی بیشتر مانور می‌دهند؛ تحت‌تأثیر شکست‌های ایران در جنگ‌های ایران و روس و ضرورت اینکه کشور باید سواره نظام، پیاده نظام و علی‌القاعده نیروی دریایی داشته باشد.

بحث دارالترجمه هم از زمان مرحوم امیرکبیر شکل می‌گیرد. یعنی بخشی از تأکیدی که امیر روی فرهنگ و تربیت و پرورش جوانان مملکت می‌کند، به نهضت ترجمه مربوط می‌شود. نخستین کتاب‌هایی که ترجمه می‌شوند، در حوزه فلسفه و نقد کتاب‌هایی هستند که دکارت نوشته است. بعدها کتاب «سرگذشت پتر کبیر» ترجمه می‌شود. زمینه صنعتی‌شدن روسیه را پتر کبیر فراهم کرد؛ یعنی همان‌گویی که بعداً بیسمارک و میچی در ژاپن در پیش گرفتند. قبل از آن‌ها پتر کبیر آن را از طریق توسعه فرهنگ و همین مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای اجرا کرده بود.

اغلب کتاب‌هایی که ترجمه شدند، در مورد فیزیک، شیمی، تاریخ و جغرافیا بودند. حتی کتاب‌های سرگذشت شارل دهم، تاریخ انقلاب فرانسه، و تاریخ شورش ۱۸۴۸ فرانسه هم ترجمه شدند. البته بعدها خیلی از این کتاب‌ها را به دستور ناصرالدین‌شاه خمیر کردند؛ به‌ویژه کتاب‌های مربوط به ناپلئون و انقلاب کبیر فرانسه.

اما امیرکبیر یک سیاستمدار معمولی نبود که حالا به‌عنوان نخست‌وزیر، چندوزیر انتخاب کند و طبق وظایف متعارف خودش، به اداره کشور بپردازد. نخیر، ایشان از اول بنیاد مدیریت خودش را براساس تأسیس اقتصاد ملی، دولت ملی و براساس تربیت جوانان مملکت قرار داده بود.

امیرکبیر و مدرنیته

● استاد عبدالله انوار

کسانی که با مدرنیته در ایران سروکار دارند و دربارهٔ ورود تکنولوژی و فناوری‌های جدید به ایران می‌اندیشند، حدود ۱۷۰ سال است که متأثر هستند. حتی **گویینوم** می‌گوید، زمانی که در سفارت فرانسه در ایران کار می‌کرده، شاهد بوده است که وقتی امیر از کار برکنار شد، مردم بسیار متأثر شدند. به زندگی و مرگ امیرکبیر باید به‌عنوان موضوعی بسیار مهم نگاه کرد. قتل امیرکبیر جنایتی است که حتی ناصرالدین‌شاه تا آخر عمر خود از آن ناراحت بود.

تا جایی که بنده اطلاع دارم، دربارهٔ امیر تاکنون سه کتاب نوشته شده که نهایت تلاش در تألیف آن‌ها صورت گرفته است. یکی از آن‌ها کتابی است که فریدون آدمیت نوشته و اسناد زیادی از منابع خارجی را در کتاب خود منعکس کرده است. کتاب دیگری توسط مرحوم عباس اقبال نوشته شده و ایشان نیز اسنادی را جمع‌آوری و در کتاب خود آورده است. کتاب سوم اثر حسین مکی است که برخی عقیده دارند اثر ملک‌الشعراى بهار بوده است. این اواخر مرحوم دکتر **تیموری** اسناد زیادی از منابع وزارت خارجه انگلیس به دست آورده است که اسناد بسیار خوبی هستند. اسناد فارسی زیادی در دست نیستند، اما اسناد



موضوع احترام به امیر فقط به شخص ایشان محدود نمی‌شود، بلکه باید کمی جلوتر رفت و به این موضوع که مدرنیته در ایران چه زمانی پایه‌گذاری شد نیز نگاه کرد

خوبی در خارج از کشور وجود دارند.

مرحوم فریدون آدمیت اسنادی را به بنده نشان داد که از *کنل فرانت* بود. در آن زمان انگلیس در ایران سفیر نداشت و کاردانی به نام کنل شیل داشت. در ایران ۱۳ افسر انگلیسی حضور داشتند که عباس میرزا برای ارتش استخدام کرده بود. بعدها که این افراد از ایران رفتند، شیل و فرانت در ایران ماندند. در آن سند، متنی را دیدم که فرانت به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد و در آن ذکر می‌کند که من و شیل و میرزا آقاخان نوری و مادر ناصرالدین‌شاه به شدت در حال تلاش برای برانداختن امیرکبیر هستیم (این متن انگلیسی بود). باید بدانیم موضوع احترام به امیر فقط به شخص ایشان محدود نمی‌شود، بلکه باید کمی جلوتر رفت و به این موضوع که مدرنیته در ایران چه زمانی پایه‌گذاری شد نیز نگاه کرد. متأسفانه مدرنیته از گلوله‌های توپ روس‌ها شروع شد!

پاسکیویچ، فرمانده روس‌ها، زمانی که در ترکمانچای بود، به ایرانیان گفت: «سربازان شما خوب جنگیدند و عامل پیروزی ما توپخانه بود. حتی چند سرباز ایرانی به گونه‌ای حمله کردند که توپچی ما را از پشت زدند، ولی توپخانه و ارتش نوین باعث فتوحات ما شد.»

یگانه خانواده‌ای که بعد از جنگ ایران و روس متوجه شد که به قول *بیهقی* «جهان از لون دیگر شده» - جهان رنگی دیگر شده است - خانواده میرزا آقازاد و پدر *میرزا ابوالقاسم فراهانی* است. پسر میرزای بزرگ بعدها صدراعظم محمدشاه شد. امیرکبیر نیز فرزند آشپز این خانواده بود. پس به این ترتیب این خانواده متوجه شدند که اوضاع می‌باید تغییر پیدا کند. در آغاز باید دید که جنگ و این تغییرات از کجا آغاز شد.

آقا محمدخان که پایه‌گذار سلسله قاجار بود، نمی‌دانست که دنیا به رنگ دیگری تبدیل شده است. قشون پتر در آن زمان و حتی در زمان نادرشاه، به تمدن جدید دست پیدا کرده بود و قصد حمله به ایران را داشت. زمانی که آقا محمدخان به تفلیس رفت، گمان می‌کرد که مانند گذشته می‌تواند عمل کند و مانند *امیر تیمور*، از کله‌ها مناره بسازد. در آن زمان گرجی‌ها با روس‌ها توافق کرده بودند و اختلافات شروع شده بود. گرجی‌ها بلافاصله مخالفت خود را با حکومت آغاز کردند و روس‌ها نیز به حمایت از آنان برخاستند. به این ترتیب جنگ‌های ده‌ساله ایران و روس شکل گرفتند. در این جنگ‌ها ما در مقابل ارتش نسبتاً منظم روز روس قرار گرفتیم. پاسکیویچ در مورد این جنگ‌ها دو نکته را متذکر شد:

- ایران به دلیل نداشتن توپخانه شکست خورد، وگرنه قطعاً ما در چند جنگ مقابل ایران شکست می‌خوردیم.

امیرکبیر قبل
از اینکه به مقام
صدراعظمی برسد،
به مدت سه سال
در عثمانی مأمور
سرحدات بود و در
آنجا اطلاعات زیادی
در خصوص روزگار
نوین پیدا کرده بود

● ما به میل خود برای جنگ به اینجا نیامده‌ایم، ما به دلیل نامه‌های زیادی از اهالی تبریز، مبنی بر ظلمی که متحمل می‌شوند و تقاضای کمک کردند، به اینجا آمده‌ایم و برای کمک حضور پیدا کرده‌ایم.

وقتی پاسکیویچ رفت، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که در آنجا حضور داشت، دستور داد با نفت نامه‌های موجود را آتش بزنند. عباس میرزا دلیل این کار را جویا شد و ایشان گفت که دشمن هیچ‌وقت به نفع ما کاری نمی‌کند و قصد دارد که شما با خواندن این نامه‌ها، در ابتدای کار خود از مردم و خانواده‌های آذربایجانی ناراحت و ناراضی شوید و به این ترتیب اختلافات شدت پیدا کند. از اینجا مشخص می‌شود که وقتی حاکمانی چنین با تدبیر در حکومت حضور داشته باشند، کشور چقدر پیشرفت می‌کند. امیرکبیر در چنین خانواده‌ای رشد یافت.

امیرکبیر قبل از اینکه به مقام صدراعظمی برسد، به مدت سه سال در عثمانی مأمور سرحدات بود و در آنجا اطلاعات زیادی در خصوص روزگار نوین پیدا کرده بود. در کتابخانه ملی اسنادی با عنوان «سرحدیبه» وجود دارند که قرار بود در آن‌ها سرحدات ایران و عثمانی مشخص شوند. در این اسناد نظریات امیرکبیر در تعیین سرحد و روش برخورد با خارجی‌ها آمده است. وقتی قتل **گریبایدوف** اتفاق افتاد، فتحعلی شاه گروهی را به همراهی نوّه خود، خسرو میرزا، برای عذرخواهی به روسیه اعزام کرد که در این گروه امیرکبیر نیز حضور داشت. اسنادی که از این گروه به دست آمده است، نشان می‌دهد که امیر در تمام مدت حضور خود در روسیه به مراجع جدید مراجعه می‌کرد تا از نحوه ورود تمدن جدید به روسیه مطلع شود. از اینجا متوجه می‌شویم که امیر چگونه در حال طرح‌ریزی برای ایجاد این تمدن جدید در ایران بود.

بهتر است کمی هم درباره شخصیت امیر صحبت کنیم. در **خاطرات علم‌الدوله ثقفی**، پزشک مخصوص **مظفرالدین شاه**، در مقالات گوناگون مطالبی آمده که بخشی از آن درباره کشتن امیر است. در این بخش شرح کشته شدن امیر بهتر از همه منابع موجود دیگر آورده شده است. بخش دیگر در مورد صحبت‌های خانم **عزت‌الدوله** همسر امیرکبیر است که با مرحوم ثقفی انجام شده است. در این صحبت‌ها آمده است، هنگامی که خانم عزت‌الدوله می‌خواست با امیر ازدواج کند، فکر می‌کرده امیر شخصی عادی است. زمانی که مراسم عقد برگزار می‌شود و همه در حال رقص و پایکوبی بودند، امیر پس از امضای سند، برای رفتن به دیوان‌خانه اجازه می‌گیرد و می‌رود. آن‌ها خیال می‌کردند که امیر برای رقص و پایکوبی به مجلس باز می‌گردد، اما امیر نیمه‌شب باز می‌گردد و بدون اعتنا به همسرش به اتاقی می‌رود و بعد از خوردن شام می‌خوابد. همسر امیر گفت: من از همان روز فهمیدم که باید با چه کسی زندگی کنم. خانم عزت‌الدوله در آن زمان ۱۶ یا ۱۸ سال سن داشت.

موضوعی که برای ایران در رابطه با امیر اهمیت دارد، مدرنیته است

حاجبالدوله وقتی برای کشتن امیر به فین می‌رود، می‌بیند که امیر در حال راه رفتن در باغ فین است. البته جلوی درب ورودی اندرونی را با سنگ مسدود کرده بودند که کسی شاهد قتل امیر نباشد. درباره قتل امیر که موضوع روشن است، اما موضوعی که برای ایران در رابطه با امیر اهمیت دارد، مدرنیته است. همان‌طور که عرض کردم، بعد از پایان جنگ ایران و روسیه و شکست‌های متوالی ایران، ضرورت تغییر رویه به شدت مورد توجه قرار گرفت. خانواده میرزا ابوالقاسم فراهانی و میرزای بزرگ فراهانی این ضرورت را متوجه شده و شروع به برقراری رابطه با غرب کردند. در اولین اقدام، دونفر را به منظور تحصیل در رشته‌های پزشکی و نقاشی به فرنگ اعزام کردند. به دلیل فقدان عکاسی در آن زمان، رشته نقاشی به منظور طراحی قلعه‌های نظامی انتخاب شده بود. در اقدام بعدی زیر نظر کرنل داریسی این افراد اعزام شدند: **مشیرالدوله، میرزا صالح شیرازی، محمد غلامعلی چخماق‌ساز و میرزا رضاخان مهندس‌باشی** (کسی که نقشه ساختمان دارالفنون را کشید).

مورد جالبی که در خاطرات میرزا صالح دیدم، این شرح بود: ما شبی رو به ورودی هتلی در لندن ایستاده بودیم و قصد داشتیم برای صرف شام به رستوران برویم. در این لحظه **جان ملکم** (سفیر انگلیس در ایران) ما را دید و گفت: بیهوده وقت خود را با ایستادن در این‌گونه فضاها از دست ندهید. بروید و جست‌وجو کنید ببینید ما در کشور خود چه کرده‌ایم و اطلاعات جمع‌آوری کنید و یاد بگیرید. این حرف روی ما چنان اثر کرد که سعی کردیم در مدتی که آنجا هستیم، از تمدن غربی استفاده کامل را ببریم.

هنگامی که این اعزام‌شدگان بازگشتند، تا جایی که توانستند به ایران خدمت کردند. وقتی امیر به ایران بازگشت، دغدغه مهم وی وضعیت سیاسی کشور بود. در آن زمان دو نیروی انگلیس و روس در کشور نفوذ بالایی داشتند. کسانی که با تاریخ قاجار آشنایی دارند، می‌دانند که روسیه فقط به فکر حمله به ایران بود و انگلیس هم فقط برای حفاظت از هندوستان، جلوی روسیه را می‌گرفت. کار مهمی که میرزا تقی‌خان انجام داد این بود که وقتی دستور افتتاح دارالفنون را داد و استادان را فراخواند، شرط اساسی را دانستن و پایه قرار دادن زبان فرانسوی معین کرد. یعنی استادانی از اتریش، آلمان و ... می‌آمدند، باید زبان فرانسوی را اصل قرار می‌دادند (نه زبان انگلیسی و نه روسی را). امیر می‌خواست شاگردانی که در دارالفنون تحصیل می‌کنند، تحت‌تأثیر این دو زبان قرار بگیرند.

با تأسیس مدرسه مشکل مترجم نیز مطرح شد، چون کسی زبان فرانسوی نمی‌دانست. یکی از کسانی که بنده خاطراتش را خوانده‌ام، مرحوم **میرزا ملکم‌خان** بود. ایشان ارمنی بود و به‌عنوان سفیر و همچنین در سیاست در ایران ایفای نقش کرده بود. ایشان و سفیر ایران در فرانسه به‌عنوان مترجم در دارالفنون خدمات زیادی

در دارالفنون دو رشته اهمیت بالتری داشتند: توپخانه و پزشکی

انجام دادند. میرزا ملکم خان دوره پلی تکنیک را در پاریس گذرانده بود. فرانسوی‌ها دارای پنج مدرسه مهم بودند که به آن‌ها «گرانز کور» گفته می‌شد. گرانز کورها را **نایلسون** تأسیس کرده بود و این مدرسه‌ها بزرگ‌ترین دانشمندان فرانسه را تربیت کردند. پلی تکنیک فرانسه نیز بزرگ‌ترین مدرسه ریاضی جهان بود که برای توپخانه تأسیس شده بود. میرزا ملکم خان فارغ‌التحصیل این مدرسه بود. برای تأسیس دارالفنون از این‌گونه افراد استفاده شد. بنده در یکی از نامه‌های میرزا ملکم خان دیدم که نوشته بود: یکی از مشکلات بزرگ من این است که چگونه لغت‌های فارسی (نه لغت عربی) را به جای لغت‌های فرانسوی قرار دهم. امیدوارم در جلساتی که برای امیر برگزار می‌شود، کتاب‌هایی را که برای اولین بار در دارالفنون ترجمه شده‌اند، ببینیم.

اولین پزشکی که به دارالفنون آمد، دکتر **پولاک** بود که تحصیلات خود را در آلمان گذرانده بود. او در خاطرات خود از آب و هوای تهران تعریف می‌کند و می‌گوید که در آن زمان منزل ضیاءالسلطنه، دختر فتحعلی شاه، مقابل دارالفنون بود. دکتر پولاک می‌گوید که مقابل دارالفنون باغ بزرگی بود که برای دارالفنون اجاره شد و به دلیل تمیزی هوا، در هوای آزاد جراحی انجام می‌گرفت. شاید در حال حاضر آلوده‌ترین نواحی تهران همین مناطق باشد. امیر برای آوردن این معلمان به دارالفنون نامه‌هایی نوشتند که بنده در نامه‌ای که فریدون آدمیت به من نشان داد، خصوصیات معلمانی را که برای دارالفنون انتخاب می‌شدند، مشاهده کردم. یکی از شرایط این بود که معلمان باید به دانش‌آموزان آداب زندگی نو را آموزش دهند.

در دارالفنون دو رشته اهمیت بالاتری داشتند: توپخانه و پزشکی. در زمان **میرزا آقاسی** که صدر اعظم **محمدشاه** بود، از مکانی که امروزه مرکز متروی تهران است تا جایی که به دربار منتهی می‌شد، باروت‌خانه بود. یعنی باروت‌خانه از زمان میرزا آقاسی تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در این مکان بود. تا اینکه گرفتار حریق شد و باروت‌خانه را پس از آن به جاده شمیران منتقل کردند که امروزه اتوبان همت از آنجا می‌گذرد. به هر صورت، توپخانه از رشته‌های مهم در دارالفنون بود و امیر سعی می‌کرد بهترین استادان را برای این رشته بیاورد. به همین دلیل گرونزوس را برای قسمت توپخانه آوردند و او خدمت بزرگی به ریاضیات ایران کرد. ایشان به کمک شاگردان دارالفنون نقشه‌ای برای تهران به نام «نقشه ۱۲۷۴» تهیه کرد. البته **گرونزوس** زمانی به ایران آمد که امیر از کار برکنار شده بود.

میرزا آقاخان نوری با مدرسه دارالفنون مخالف بود و بدتر از او نیز مادر ناصرالدین شاه بود. محمدشاه از این زن بدش می‌آمد. زمانی که محمدشاه بیمار شده بود و قرار بود ایشان را به نیاوران ببرند، محمدشاه نپذیرفت. ساختمان نیاوران در چند باغ قرار داشت و در زمان فتحعلی شاه ساخته شده بود. بعدها برای محمدشاه در

ولنجک باغ بزرگی درست کردند و در جوار آن نیز «قلعه عباسیه» بود. مرحوم محمد قزوینی می‌نویسد: قلعه عباسیه در خیابان محمودیه قرار داشت و محمدشاه به قدری از این زن متنفر بود که نیاوران را ترک کرد و به این باغ رفت. مادر ناصرالدین‌شاه در قصر نیاوران به انواع فسادها می‌پرداخت. البته گرچه زنی بسیار لایق و مانند کاترین روسی کارآمد بود، ولی زنی بسیار هرزه بود. زمانی که ناصرالدین‌شاه به تهران آمد، او به مدت ۴۰ روز تهران را اداره کرد. میرزا آقاخان نوری، فرهاد میرزا و ضیاءالدوله از رفیق‌های این زن بودند. یکی از مشکلات امیر در تهران دربار ناصرالدین‌شاه بود. آورده‌اند که ناصرالدین‌شاه نزد دکتر پولاک از فقدان امیر احساس ناراحتی می‌کرد. زمانی که میرزا آقاخان نوری جایگزین امیر شد، بساط عیاشی را به راه انداخت و یکی از دلایل فساد و انجام صیغه‌های متعدد توسط ناصرالدین‌شاه نیز همین شخص بود. در «داوودیة» امروزی باغی وجود داشت که درختان ارغوان زیادی در آن بود و متعلق به یکی از پسران شجاع السلطنه بود. اسم قدیمی این باغ «ارغوانیه» (به واسطه وجود درختان ارغوان) یا «ارغونیه» (به واسطه پسر شجاع السلطنه، زیرا شجاع السلطنه پسر فتحعلی شاه بود و ادعا می‌کردند که از قوم تاتار است و نام فرزندان خود را ارغون می‌گذاشت و این باغ نیز متعلق به آنها بود). میرزا آقاخان نوری این باغ را خرید و به نام پسرش داوود خان نام گذاشت. یکی از مراکز عیاشی ناصرالدین‌شاه اینجا بود که او برای شاه مهیا کرده بود. خیلی از رجال از میرزا آقاخان در دوره ناصرالدین‌شاه ناراحت بودند و البته به موقع نیز به سزای اعمال خود رسید. متأسفانه خانواده میرزا آقاخان صاحب مقامات شدند.

شاید چیزی که کمتر گفته شده، این است که مقداری از خون امیر به دیوار حمام فین بود. البته شرح کشته شدن امیر نیز توسط حاجب‌الدوله به صورت مفصل نوشته است. میرزا یعقوب، پدر میرزا ملکم‌خان می‌گوید امیر به ایشان گفته بود که می‌خواهد به گونه‌ای دموکراسی در ایران ایجاد کند. این موضوع بدین معناست که پایه مشروطیت نیز توسط امیر گذاشته شد. اخیراً اسناد موثقی را که دکتر تیموری از منابع انگلیسی (چون زمانی به‌عنوان سفیر در لندن حضور داشت) به‌طور مرتب تهیه می‌کرد و به ایران می‌آورد، با هم مطالعه می‌کردیم. البته ایشان مرحوم شده‌اند. این اسناد بسیار معتبرند و افرادی که در زمینه عملکرد امیر کبیر تحقیق می‌کنند، خوب است آنها را به دست آورند و بررسی کند

لقاب و پرتله‌های میرزا تقی خان امیر کبیر

● دکتر رضا کسروی* (عضو هیئت علمی دانشگاه)

میرزا تقی خان امیر کبیر و شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه، به‌ویژه پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی تا به امروز، بیش از هر رجل دیگری از دوره قاجاریه مورد تکریم قرار گرفته‌اند. با این حال اطلاعات مستند و قابل دفاع ما از زندگی نامه این دو تن همچنان محدود و تا حد قابل توجهی بر پایه باورها، اقتضائات و صف‌بندی‌های روز، افسانه‌ها و حتی جعلیات قرار گرفته است. در مورد مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر دشواری به‌ویژه در همان قدم نخستین به چشم می‌خورد: القاب او و همچنین دقت یا اصالت تصاویر یا همان پرتله‌های منسوب به وی پیش‌تر، چکیده نتایج پژوهش نگارنده در مورد القاب میرزا تقی خان در فضای مجازی در کانال پژوهشی «وقایع اتفاقیه» و نیز در کانال پژوهشی «ممالک محروسه ایران» منتشر شده بود و متعاقباً در روزنامه «دنیای اقتصاد» نیز بازنشر شد [سه‌شنبه ۳ بهمن ۱۳۹۶، سال ۱۶، ش ۴۲۴۹].

اجمالاً اینکه در عهد قاجاریه خطاب یا لقب «امیر کبیر» به سه صورت متفاوت (و نه به یک شکل واحد) به کار رفته و تغییری تدریجی و کروئولوژیک از یک «خطاب پیش از اسم» به یک «لقب کلاسیک توصیفی» داشته است. اوایل صرفاً به صورت خطابی برای امرای بزرگ، پیش از اسم به کار می‌رفته است (عیناً مشابه خطاب عالیجاه مقرب‌الخاقان). صاحبان این خطاب، امیر کبیر میرزا محمدخان قاجار، بیگلربیگی طهران، تاجبخش، امین‌الدوله، رکن‌الدوله، امیر کبیر حاجی محمدحسین خان مروزی قاجار عزالدینلو فخرالدوله، امیر کبیر سلیمان خان قاجار قوانلو، خان خانان، نظام‌الدوله و اعتضادالدوله، امیر کبیر امیر خان سردار دولوی قاجار (دایی عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد)، و امیر کبیر محمدقاسم خان قوانلوی قاجار ظهیرالدوله که به قاسم‌خان امیر مشهور و پدر بزرگ مادری ناصرالدین‌شاه بود [اعتضادالسلطنه، ۱۳۹۵: ۲۰۴]. در دوره‌های بعد لقب امیر کبیر به صورت جایگزین لقب - منصب امیر نظام به کار رفته است. یعنی شخصی که به منصب «امارت نظام» منصوب می‌شد، لقب - منصب مربوطه یعنی لقب امیر نظامی را هم دریافت می‌کرد. برای احترام، لفظ کبیر را هم نظر به سابقه خطاب امیر کبیری به آن می‌افزودند که به صورت «امیر کبیر نظام» یا به صورت کامل‌تر، «امیر کبیر نظام و غیر نظام» در می‌آمد و آن‌گاه امیر کبیر به عنوان «مشتق و مخفف» به کار رفت و در واقع جایگزینی می‌شد برای لقب

* پژوهشگر القاب، انساب، رجال‌شناسی و هنر در ایران عصر قاجار
استاد ارجمند جناب آقای دکتر رضا کسروی سخنرانی خود را در پنجم بهمن ۹۸ در مرسه دارالفنون به سفارش این فصلنامه به صورت یک مقاله علمی تنظیم و به مجله ارائه نمودند که از ایشان تشکر می‌کنیم.

– منصب رسمی امیرنظام. صاحبان این شکل تغییر یافته از لقب امیرنظامی (مشتقی مخفف جایگزین) به ترتیب عبارت بودند از محمدخان زنگنه امیر نظام، میرزا محمدتقی خان فراهانی امیر نظام اتابیک اعظم و محمدقاسم میرزا امیر نظام ولیعهد [پیشین].

اما در سال ۱۲۸۵ ق، ناصرالدین شاه فرزند خود، شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه را به لقب – منصب «امیر کبیر» منصوب و ملقب کرد [صنیع الدوله، ۱۲۹۴ ق، ج ۲: ۱۰۲ و ۲۳۱] و این لقب تا پایان دولت قاجاریه به عنوان لقب – منصب و سپس لقبی توصیفی (اعتماد السلطنه، ۱۳۰۶ ق: ۴-۱، ۲۸۰، ۲۹۷ و ۳۴۲)، تنها در مورد ایشان به کار می رفت و لقبی بود مجزا از لقب – منصب امیرنظامی. این لقب، در دوره های بعدی متقاضیان ناکامی نیز داشت؛ از جمله حسینقلی خان مافی نظام السلطنه که در سال ۱۳۱۶ ق دریافت لقب امیر کبیری را از شروط خود برای پذیرش وزارت آذربایجان و پیشکاری ولیعهد برشمرد و مورد موافقت مظفرالدین شاه قرار نگرفت [سپهر، ۱۳۸۶: ۳۵۸، ۵۳۴ و ۸۱۵].

اما در باب میرزا تقی خان امیر، آنچه از اسناد دولتی منتشر نشده که تاکنون به رویت نگارنده رسیده و نیز از اسناد چاپ شده در آثار پیشکسوتان (مرحوم فریدون آدمیت، مرحوم عباس اقبال آشتیانی، مرحوم حسین مکی و سیدعلی آل داود) معلوم می شود این است که ناصرالدین شاه در مکاتبات خود با میرزا تقی خان، وی را صرفاً «جناب امیر نظام» خطاب می کرد [آل داود، ۱۳۹۴: ۲۶۰-۳۰۳-۳۰۰، ۳۸۶-۳۸۴، ۵۸۰ و ۵۸۱]. در عقدنامه میرزا تقی خان بانو **ملک زاده خانم** (خواهر شاه که بعدها عزت الدوله لقب گرفت) در ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵، داماد به صورت اتابک اعظم امیرالامراء الافخم میرزا محمدتقی خان امیرنظام سپاه منصوره ذکر شده که «اتابک اعظم» لقب وی و «امیرنظام»، لقب – منصب ایشان بوده است [پیشین].

در سایر اسناد رسمی نیز از ایشان، به صورت «امیر کبیر نظام اتابک اعظم» و «جناب جلالت مآب اتابیک اعظم امیر کبیر» یاد شده است [اعتماد السلطنه، ۱۳۰۶ ق: ۴-۱، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۴۲]. در برخی اسناد از جمله در روزنامه دولتی «وقایع اتفاقیه»، ذکر ایشان با عناوین «جناب اتابک اعظم امیر کبیر نظام» و نیز «شخص اول دولت» رفته [وقایع اتفاقیه، ۱۳۷۳] و در آثار متأخر، مثلاً در «مرآت الوقایع مظفری»، اثر **میرزا عبدالحسین خان سپهر**، از عنوان «میرزا تقی خان صدراعظم امیرنظام» بهره برده اند [سپهر، ۱۳۸۶: ۳۵۸، ۵۳۴ و ۸۱۵]. لقب – منصب «صدراعظم» در زمان حیات امیر، جز در مراسلات خارجی، معمولاً به کار نمی رفت و پیش از او نیز **ملا عباس ابروانی** (حاجی میرزا آقاسی) گویا به منظور پرهیز از شگون بد، از این لقب استفاده نکرد و به همان عنوان شخص اول اکتفا کرد.

اما در اینجا به بحث تصویرها یا همان پرتره های موجود و منسوب به میرزا تقی خان امیر می پردازیم. مشهورترین این تصویرها که قاعدتاً اغلب ایرانیان از کتاب های درسی و رسانه ها آن را به عنوان تصویر امیر کبیر به یاد دارند، عکسی است که به صورت سیاه و سفید از پرتره رنگ روغن تمام قد امیر، اثر مرحوم استاد **سیدحسین ارزنگی**، مشهور به «میرمصور» انداخته شده و صرفاً تصویری خیالی از امیر است که در دوره پهلوی اول کشیده شده است. همچنین مرحوم

میرمصوّر در ۲۹ اسفند ۱۳۰۸ یک تصویر سیاه‌قلمی به‌عنوان امیرکبیر از روی عکسی قدیمی خلق کرد، ولی اشتباه آن مرحوم این بود که عکس **عباسقلی خان نوری**، ملقب به سیف‌الملک را به‌عنوان امیرکبیر در نظر گرفته بود. این عکس در جلد دوم کتاب مشهور مرحوم **مهدی بامداد** در صفحه ۲۳۲ قابل مشاهده است [بامداد، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۲۱-۲۰۹ و ۲۳۳-۲۳۲].

مرحوم **یحیی ذکاء**، در کتاب «زندگی و آثار استاد صنیع‌الملک» به حق، به ردّ ادعای انتساب یکی از آثار میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک به امیرکبیر پرداخته است [ذکاء، ۱۳۸۴: ۳-۸ و ۱۱۸-۱۱۷]. نگارنده با بررسی منابع متفاوت سرانجام با استناد به پرتره سیاه‌قلم بسیار مشابه از میرزا محمدصادق قائم‌مقام (که در ۱۲۷۵ ق. چندی به لقب امین‌الدوله ملقب شده بود) [صنیع‌الدوله، ۱۳۷۶: ۱۳۱۳ و ۱۵۹۵]. دریافت که پرتره موجود در موزه ملی ایران به این شخص تعلق دارد و معمای مورد نظر مرحوم ذکاء ظاهراً باید حل شده تلقی شود. پرتره سیاه‌قلم مذکور، اثر **ابوتراب غفاری**، در جلد دوم مرآت البلدان، صفحه ۲۳۱ از نسخه اصلی (چاپ سنگی) قابل مشاهده است [پیشین].

از برخی پرتره‌های تخیلی و غیرقابل ذکر که بگذریم، بجاست که از پرتره رنگ روغنی روی گونی، بزرگ و تمام‌قد امیر نام ببریم که تصویر آن در صفحه ۲۱۴ کتاب بامداد منتشر شده است [بامداد، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۲۱-۲۰۹ و ج ۲: ۲۳۳-۲۳۴]. اصل این نقاشی اینک در مدرسه دارالفنون تهران نگهداری می‌شود که تصویر باکیفیت آن توسط دوست و پژوهشگر گرامی، آقای **مجید عبدالمین** در اختیار نگارنده قرار گرفت. بعدها دوستان در مدرسه دارالفنون اجازه دادند که عکس‌های باکیفیتی از آن توسط نگارنده تهیه شود و نام نقاش هم توسط این جانب به کمک مؤثر آقای مهندس **علی یوسفلوئی** شناسایی شد. نقاش این پرتره که به منظور نصب در دارالفنون و احتمالاً در دوره پهلوی اول کشیده شده، **مصطفی نجمی** (برادر ناصر نجمی) و از شاگردان مکتب کمال‌الملک است. ولی این پرتره ارزشمند نیز خیالی است و سعی نقاش بر این بوده که چهره‌ای خشن و مقتدر از امیرکبیر به تصویر بکشد.

پرتره مشهور بعدی نقاشی رنگ روغنی است که اینک در «کاخ‌موزه گلستان» در معرض دید عموم قرار دارد (تصویر ۱). تاکنون چنین تصور می‌شد که این پرتره در زمان حیات امیر، در سال ۱۲۶۵ ق توسط میرزا **محمدابراهیم نقاش باشی اصفهانی** به سفارش ناصرالدین شاه کشیده شده است. این تصویر توسط پژوهشگران در سال‌های اخیر به‌عنوان پرتره معتبر امیر زینت‌بخش جلد کتاب‌هایی نیز بوده است. ولی لازم است در مورد آن مطالبی روشن شود: نخست اینکه این نقاشی از ابتدا در کاخ گلستان قرار نداشته و حداقل تا سال ۱۳۱۶ خورشیدی در مجموعه خصوصی **میرزا حسن خان مهران**، ملقب به معتضالدوله و متخلص به «رفاهی» قرار داشته است [صدیق، ۱۳۱۶: ۳۵۵]. همچنین در یادداشت‌های شادروان دکتر **حسین محبوی اردکانی** در فهرست‌نویسی عکس‌های تاریخی ایران، موجود در کتابخانه دانشگاه تهران، این نقاشی متعلق به خانواده معتضالدوله رفاهی عنوان شده است [محبوی اردکانی، ۱۳۶۳: ۹۵]. نکته دوم سبک و سیاق این پرتره رنگ روغن است که با سبک‌های متداول در اوایل

سلطنت ناصرالدین شاه تفاوت دارد و به سبک اروپایی کشیده شده است. نکته سوم اینکه با توجه به قدمت نقاشی (۱۲۶۵ ق.) آثاری از ترک، موج‌دار شدن بوم و کهنگی روی نقاشی دیده نمی‌شود (اگرچه بوم و چارچوب کهنه‌اند). مشخص نیست که آیا به دلایل خاصی این گونه سالم مانده یا در جریان مرمت‌های بعدی چنین حالتی یافته است یا اینکه پرتره بر روی بوم کهنه بازآفرینی شده است. عجلتاً به نظر نگارنده می‌رسد که نقش و نوشته روی بوم در دوره‌های بعدی بازآفرینی شده‌اند و لذا در اهمیت و اصالت این نقاشی باید به‌طور جدی شک کرد. اتفاقاً به همین دلیل در تهیه کتاب مرآت‌البلدان در عصر ناصری، از این پرتره که تصور می‌شود در زمان حیات امیر کشیده شده است، استفاده نشد و سفارش پرتره دیگر و کمابیش متفاوتی از امیر داده شد که برخلاف پرتره اول که چهره‌ای آرام و مقتدر را نشان می‌دهد، امیر را عبوس و متکبر به تصویر کشیده است (چون پرتره منسوب به میرزا ابراهیم نقاش باشی اصلاً در آن دوران در کاخ گلستان نبوده است). این پرتره دوم که اصل آن سیاه‌قلم است و تصویر آن در مرآت‌البلدان به چاپ رسید، امضای نقاش را با خود ندارد، ولی می‌دانیم که سیاه‌قلم‌های منتشر شده در مجلدات این کتاب، کار میرزا ابوتراب خان غفاری کاشانی (سرهنگ و نقاش باشی وزارت انطباعات و برادر میرزا محمدخان نقاش باشی کمال‌الملک) و نیز میرزا عباس نقاش و باسمة‌چی است. اما از سبک کار به نظر می‌رسد که کار میرزا ابوتراب خان باشد (تصویر ۳).

این نقاشی سیاه‌قلم، الهام‌بخش نقاشان دیگری در دوره‌های بعد شد. برای مثال، می‌توان به پرتره رنگ روغن کشیده شده توسط صمصام‌الدین ذوالفقاری مصورالممالک (معلم نقاشی دارالفنون) در سال ۱۳۳۷ ق.، در دوران سلطنت سلطان احمدشاه قاجار اشاره کرد که تصویر آن را ابتدا پژوهشگر هنر دوره قاجار، آقای نیایش پورحسین با بزرگواری در اختیار نگارنده قرار داد و سپس تصویر بسیار باکیفیت آن را آقای اکبر شریف‌زاده مرحمت کرد (تصویر ۴).

پرتره مهم دیگر در همان سال ۱۲۹۴ ق.، یعنی هم‌زمان با چاپ جلد نخست مرآت‌البلدان، توسط یحیی غفاری کاشانی، مشهور به «ابوالحسن خان ثالث» قاعدتاً به سفارش شاه و ظاهراً با تکنیک آبرنگ روی کاغذ کشیده شده است (تصویر ۵).

مشخص نیست کدام تصویر یا توصیف الهام‌بخش نقاش در خلق این اثر بوده است. این نقاشی نیز همچون پرتره مصورالممالک دارای یک ایراد کوچک تاریخی است: تصویر کوچک ناصرالدین شاه در «نشان تمثال همایون» که بر پایین گردن یا سینه امیر کبیر قرار گرفته است، شاه را در سنین میانی سلطنت، یعنی حداقل دو دهه پس از کشته شدن امیر نشان می‌دهد؛ ایرادی که در پرتره محمدابراهیم نقاش باشی به این صورت به چشم نمی‌خورد. البته در پرتره منسوب به ابراهیم نقاش باشی نیز شاه در نشان تمثال بدون سبیل و با کلاهی کوتاه‌تر از واقعیت آن دوره ترسیم شده که اشتباه است. تصویر این نقاشی را نیز آقای پورحسین مرحمت کرد.

اما از مرحوم ابوالحسن خان غفاری کاشانی نقاش باشی ملقب به صنیع‌الملک و شاگردانش پرتره‌های آبرنگ در قالب مینیاتور از امیر کبیر در نقش جعفر برمکی در کتاب مذهب و مصور «هزار و یک‌شب» موجود است که علاقه‌مندان می‌توانند برای مشاهده تصویر کامل و باکیفیت



سوزن بروجرد ۱۲۹۴ هجری قمری، نگارنده: امیرکبیر، نگارنده: امیرکبیر

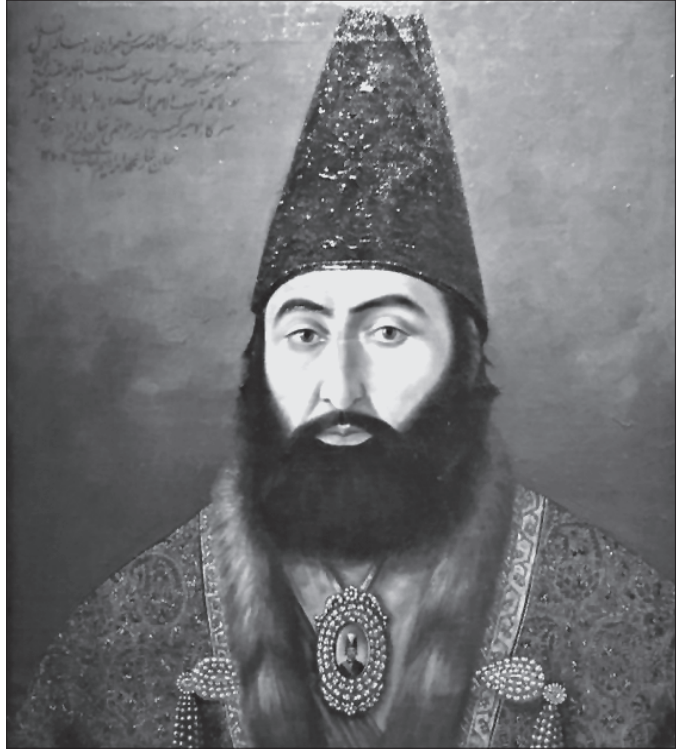
تصویر ۳ سیاه‌قلم امیر، احتمالاً اثر میرزا ابوتراب
غفاری. سال ۱۲۹۴ ق.



تصویر ۴ پرتره امیر، اثر مصمصام‌الدین ذوالفقاری
مصور الممالک. رنگ روغن روی بوم. سال ۱۳۳۷ ق
(مخفوظ در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)



تصویر ۵ پرتره امیر، اثر یحیی خان غفاری
(ابوالحسن ثالث). آبرنگ روی کاغذ. سال ۱۲۹۴ ق.



تصویر ۱ پرتره احتمالاً بازآفرینی شده از میرزا تقی‌خان امیرکبیر منسوب به محمدابراهیم
نقاش باشی. رنگ روغن روی بوم. تاریخ نقاشی سال ۱۲۶۵ ق است، ولی جای بحث دارد. لازم به ذکر است،
از محمدابراهیم نقاش باشی تنها یک اثر در کاخ گلستان وجود دارد که آن هم به مجموعه‌ای خصوصی تعلق
داشته و بعدها به کاخ منتقل شده است.



تصویر ۲ بین چهره امیر (راست) با امیرزاده میرزا احمدخان ساعدالملک (چپ) شباهت وجود دارد.
مشخص نیست که پسر شبیه پدر بوده یا بعدها از روی عکس پسر، پرتره امیر در این نقاشی بازآفرینی
شده است (فرضیه نگارنده). به‌ویژه آنکه چهره امیر در این پرتره شباهتی به نقاشی‌های مکتب
صنیع‌الملک ندارد و می‌دانیم که صنیع‌الملک در شبیه‌سازی و حتی نشان دادن حالات روان‌شناختی
سوزنه‌های خود استاد بوده است.

آن به کتاب نفیس «شاهکارهای نگارگری ایران» از انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صفحه‌های ۴۰۷ و ۴۰۹ مراجعه کنند. نگارنده در اینجا تصویر بزرگ‌شده صورت مرحوم امیر را از آن نقاشی به اشتراک می‌گذارد [جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰: ۴۰۹-۴۰۷] (تصویر ۶). همچنین سه تصویر دیگر از مرحوم امیر بدون امضا، ولی منسوب به صنیع‌الملک یا مکتب او (یعنی اثر برخی شاگردان برجسته‌اش) در «موزه ملی ملک» (تصویر ۷)، مجموعه‌ای خصوصی (تصویر ۸) و نیز احتمالاً در کاخ گلستان یا از مجموعه‌ای خصوصی (تصویرهای ۹) موجودند که به تصویر موجود از امیر کبیر در نسخه خطی کتاب هزار و یک شب شباهت زیادی دارند. تصویر شماره ۸ در این بین، به سن امیر در زمان کشیده شدن نقاشی (۴۵ سالگی) اشاره می‌کند و لذا در زمان حیات امیر خلق شده است. عکس رنگی از این نقاشی با کیفیت پایین، در تارنمای حراجی «ساتییز» قابل دسترسی است (تصویر ۱۵). اما نسخه موجود عکسی است که در سال‌های بعد توسط **ابوالقاسم نوری** (پسر محمدتقی نوری، مستوفی اسطبل همایونی) از آن صفحه مذهب انداخته شده و یحیی ذکاء تاریخ عکس را دهه ۱۳۱۰ ق. یا دیرتر تشخیص داده است [ذکاء، ۱۳۸۴: ۸-۳ و ۱۱۸-۱۱۷].

نقاشی آبرنگ دیگری از امیر کبیر (در حال مکالمه با عزیز خان سردار کُل) منسوب به صنیع‌الملک در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود که تصویری از آن را پژوهشگر محترم هنر آقای **کیانوش معتقدی** مرحمت کرد (تصویر ۱۰). این نقاشی نقش مَه‌ری با نام «سبکتکین» و تاریخ ۱۲۷۸ ق. را بر خود دارد که نشان می‌دهد در اختیار شخصی با این نام بوده است. این نوع اسامی به برخی شاهزادگان قاجاریه اختصاص داشتند که از آن جمله می‌توان به شاهزاده **سبکتکین میرزا فرزند محمود میرزا** (پسر چهاردهم فتحعلی‌شان) اشاره کرد و این نقش مَه‌ری، احتمالاً متعلق به او باشد.

اما در اینجا می‌رسیم به این نکته مهم که آیا تاکنون عکسی از مرحوم امیر کبیر شناخته شده است یا خیر؟ برای روشن شدن مطلب لازم است نگارنده سیر زمانی (کرونولوژی) و روش‌شناختی (متدولوژی) بازشناسی دو عکس منتسب به میرزا تقی‌خان امیر را شرح دهد. البته لازم به ذکر است که تاکنون تعدادی عکس از **قاسم‌خان والی** یا افرادی که «تقی‌خان» نام داشته‌اند، به اشتباه به امیر کبیر نسبت داده شده‌اند. این نوع عکس‌ها قاعدتاً منظور نظر نگارنده نیستند و بر نادرستی انتساب آن‌ها شکی نیست و اغلب از روی کم‌اطلاعی در فضای رسانه‌ای یا مطبوعاتی منتشر شده‌اند.

چند سال پیش عکسی آگران‌دیسیمان شده و قدیمی (براساس نظر دو کارشناس خیره علاوه بر نگارنده، متعلق به اواخر قاجاریه) در ابعاد تقریباً ۵۴ در ۴۴ سانتی‌متر به مالکیت نگارنده درآمد که صاحب قبلی عکس، آن را به‌عنوان عکس مرحوم امیر به منظور فروش عرضه کرده بود. پس از بررسی مشخص شد که حداقل دو عکس مشابه (با کمی تفاوت در حالت سوژه) قاعدتاً در یک مجلس عکاسی در یک روز گرفته شده بودند که اولی توسط مرحوم بامداد در سال ۱۳۴۷ خ. در صفحه ۲۱۱ از جلد اول کتاب «شرح حال رجال ایران» به‌عنوان میرزا تقی‌خان امیر کبیر

معرفی شده [بامداد، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۲۱-۲۰۹ و ۲۳۴-۲۳۲]، ولی به دلایل متفاوت تاکنون توجه پژوهشگران را به خود جلب نکرده است.

این نکته وقتی اهمیت دو چندان می‌یابد که بدانیم مرحوم بامداد در شناسایی تصویرهای رجال و شرح زندگی آن‌ها دچار کمترین لغزش‌ها و اشتباه بوده است و نظر کارشناسی او را به راحتی نمی‌توان اشتباه دانست. بعدها که نگارنده عکس در تملک خود را در کانال پژوهشی و نیز در گروه مجازی وقایع اتفاقیه منتشر کرد، نقدها و مباحث چالشی فراوانی در گرفت و پژوهشگران متعددی به روشن شدن ابعاد مختلف قضیه کمک‌های مؤثری کردند. ولی در نهایت، صحت انتساب این دو عکس به میرزا تقی خان امیرکبیر تاکنون مردود نشده و لذا می‌توان تا این لحظه عجاتاً این دو تصویر (اولی منتشر شده توسط مرحوم بامداد، یعنی تصویر ۱۱، و دومی تصویر منتشر شده توسط نگارنده، یعنی تصویر ۱۲) را معتبرترین عکس‌های منسوب به مرحوم امیر دانست. در حین بررسی موشکافانه این دو تصویر توسط جمعی از پژوهشگران، ابتدا پژوهشگر و دوست گرامی، آقای **هومن زال‌پور**، تصویر باکیفیت‌تری از عکس معرفی شده توسط مرحوم بامداد را در کتاب «تهران قدیم»، اثر آقای **محمد رضا حسن بیگی** یافتند [حسن بیگی، ۱۳۶۶]. سپس محقق ارجمند، آقای **رضا شیرازیان**، در تماسی تلفنی با آقای حسن بیگی متوجه شد که منبع این تصویر آقای **محسن میرزایی** بوده است که البته دوست و محقق عزیز، آقای **محمد رضا بهزادی**، در آرشیو آقای میرزایی این تصویر را به صورت بریده از روزنامه یا کتاب پیدا کردند. سپس دوست و همکار گرامی، خانم **فاطمه معزی**، نسخه باکیفیت‌تری از همان تصویر معرفی شده توسط مرحوم بامداد را در کتاب «چهره امیر»، اثر آقای **ناصر نجمی** به دست آوردند که نویسنده آن را «عکس منحصر به فرد از آقای جلالی» بیان کرده بود (تصویر ۱۱) [نجمی، ۱۳۶۸: ۹۳]. گرچه شادروان **بهنم جلالی**، از عکاسان سرشناس معاصر ایران بود که این تصویر را در اختیار آقای نجمی قرار داد، ولی همچنان مرحوم بامداد در معرفی و انتشار این عکس در سال ۱۳۴۷ فضل تقدم دارد. آقای **مجید عبدا مین** نیز با مراجعه به کتابخانه «انجمن مفاخر و آثار فرهنگی»، به چاپ اول کتاب بامداد در ۱۳۴۷ دست یافت و مشخص شد که کیفیت تصویر منتشر شده در آن چاپ، بیشتر از چاپ‌های بعدی بوده است.

تا اینجا مشخص شد که تصویر اول، پس از مرحوم بامداد در دو کتاب دیگر هم به چاپ رسیده، ولی عجیب آنکه گویا توجه پژوهشگران را جلب نکرده است. در مرحله بعد لازم شد تا به کمک فرضیه مشهور «ابطال پذیری» **کارل ریموند پوپر** (در مباحث روش شناختی و فلسفه علم) به دنبال دلایل نقض این انتساب باشیم و تا زمانی که نتوانیم به رد این انتساب دست یازیم، آن دو عکس را بر پایه تشخیص بامداد و نیز حضور عکس دوم به عنوان امیرکبیر در یک مجموعه خصوصی، معتبرترین عکس‌های منسوب به مرحوم امیر در نظر گیریم.

نخست اینکه سوژه عکاسی در هر دو عکس، شخصی است که با توجه به شکل و اندازه کلاه، نوع پوشش، شال کمر ترمه راه‌راه یا محرمات، قلمدان و لوله کاغذ در دست، با ویژگی‌های یک رجل دیوانی عالی رتبه در اواخر سلطنت **محمد شاه** یا اوایل سلطنت **ناصرالدین شاه** تطابق

دارد. دوم آنکه چهره و به‌ویژه نوع ریش و اندازه جثه او، با نقاشی‌های صنایع‌الملک و مکتب او (شاگردانش) از مرحوم امیر هم‌خوانی دارد، ولی به چهره امیر در پرتره مشکوک و منسوب به محمدابراهیم نقاش‌باشی شباهت کمتری دارد. می‌دانیم که امیر ریشی پُریشت، گرد و توپی داشت؛ با پیشروی مثلثی شکل موهای ریش به روی هر دو گونه. منتها باید در نظر گرفت که در مینیاتورهای رایج در دوره امیر و مکتب صنایع‌الملک، چهره افراد زیباتر و ظریف‌تر و جثه آن‌ها بنا به مصلحت، تنومندتر و با ابهت‌تر، ترسیم می‌شد (تصویر ۱۳).

به علاوه، از روند تاریخ عکاسی در ایران نیک می‌دانیم که عکاسی به شیوه «داگر‌توتیپ»^۱ در زمان سلطنت محمدشاه قاجار در دربار ایران رایج شد و قطعاً عکس‌هایی به این روش، از محمدشاه، ناصرالدین میرزا ولیعهد، حاج میرزا آقاسی، امیر کبیر، میرزا آقاخان نوری و اعتمادالدوله گرفته شده که متأسفانه تاکنون منتشر و شناسایی نشده‌اند [ذکاء، ۱۳۸۴: ۸-۳ و ۱۱۸-۱۱۷]. عکاسی به روش «کالوتیپ» (تالوتیپ) نیز گویا از چند سال پیش از مرگ امیر در ایران وجود داشته و آلبوم شماره ۲۳۲ موجود در کاخ گلستان که عکس‌های آن توسط **ملک قاسم میرزا** در رجب ۱۲۶۶ (در حیات و صدارت امیر) به شاه اهدا شده است، گواهی بر این ادعا می‌تواند باشد. مرحوم کمال‌الملک، از عکس داگر‌توتیپ ناصرالدین میرزا که توسط ژول ریشار انداخته شده بود، حداقل دو پرده نقاشی - یکی با توضیحات کامل (به خط نستعلیق سفید روی خود پرده نقاشی) - کشیده است که یکی در کاخ گلستان [پیشین] و دیگری در یک مجموعه خصوصی نگهداری می‌شدند و نسخه اخیر را سال‌ها پیش نگارنده از نزدیک دیده بود. مرحوم کمال‌الملک در زندگی‌نامه^۲ تقریر شده برای مرحوم دکتر **قاسم غنی** عیناً بیان می‌کند که: «پرده‌هایی در دوره ناصرالدین‌شاه ساخته‌ام از روی عکس‌های شاه، ایام ولیعهدی و غیره» [سهیلی خوانساری، ۱۳۶۸: ۱۱۷]. همچنین تابلوی رنگ روغنی از نیم‌تنه محمدشاه از آثار کمال‌الملک قاعدتاً در انبار کاخ گلستان موجود است و به نقل از مرحوم یحیی ذکاء، نقاش در پایین تابلو نوشته است: «شکل شاه مرحوم است که آن را هم موسیو ریشار با داگر‌توتیپ انداخته است، در سنه ۱۲۶۰ ق. شاه مرحوم در سن سی و هشت سالگی بوده است. عمل خان‌زاد محمد غفاری ۱۲۹۸ ق» [ذکاء، ۱۳۸۴: ۸-۳ و ۱۱۸-۱۱۷].

بنابراین تا اینجا محرز است که عکاسی به شیوه داگر در زمان مرحوم امیر در دربار ایران وجود داشته و از روی این صفحه‌های مسین نقره‌اندود (صفحه‌های داگر) نقاشی نیز کشیده می‌شده است. اما نکته مورد نظر نگارنده به آنجا برمی‌گردد که می‌دانیم در دهه‌های بعد، عکاسی مجدد (به روش‌های کلودیون^۳ تر، کلودیون خشک، صفحات شیشه‌ای ژلاتینو برومور، فیلم سلولزی و نظایر این‌ها) از روی صفحه‌های آسیب‌پذیر داگر‌توتیپ^۱ هم انجام می‌شده و مهم‌ترین سند بر این ادعا همان نامه‌ای است که **خجسته خانم تاج‌الدوله**، از همسران ناصرالدین‌شاه، به دامادش خان معیر (امیر دوست محمدخان معیر‌الممالک) نگاشته که ابتدا در شماره ۳۲ مجله بخارا در مقاله‌ای با عنوان «در صندوقخانه شاهی» به قلم خانم کاتیا سلماسی منتشر شد [سلماسی، ۱۳۸۲: ۲۱۴-۲۰۲].

1. Daguerreotype



تصویر ۸ امیر در عکسی که ابوالقاسم نوری از یک برگ منقش و مذهب انداخته است. نقاش نامشخص است (مکتب صنیع الملک). اصل نقاشی متأسفانه از ایران خارج شده است و در حراجی ساتنیز در سال ۲۰۰۷ به فروش رسید. عکس کم کیفیتی از آن موجود است.



تصویر ۹ عکسی از یک نقاشی آبرنگ از امیر؛ نقاش نامشخص (مکتب صنیع الملک)؛ محل نگهداری اصل اثر مشخص نشد (شاید کاخ گلستان یا مجموعه‌ای خصوصی). این نقاشی بسیار مهم و دقیق به نظر می‌رسد.



تصویر ۶ چهره امیر، اثر صنیع الملک و شاکردانش. بخشی از یک نقاشی سه قسمتی در یکی از صفحه‌های کتاب هزار و یک شب است (احتمالاً جلد اول، صفحه ۱۷۴ و نقاشی ۳). آبرنگ روی کاغذ. سال‌های ۱۲۶۹ تا ۱۲۷۵ ق.



تصویر ۷ پرتره آبرنگ امیر در موزه ملی ملک، ذیل مجموعه مرحوم بانو عزت‌الملک سودآور. نقاش و تاریخ اثر نامشخص است (از مکتب صنیع الملک).



تصویر ۱۲ عکس منسوب به امیر از مجموعه شخصی نگارنده.



تصویر ۱۰ برتره تمامقد امیر. آبرنگ روی کاغذ. نقاش نامشخص است (مکتب صنیع الملک). از این نقاشی در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود.



تصویر ۱۳ بین چهره امیر در نقاشی مکتب صنیع الملک (راست) با عکس منسوب به امیر (چپ) شباهت وجود دارد.



تصویر ۱۱ عکس منسوب به امیر که آقای بهمن جلالی برای انتشار در اختیار آقای ناصر نجمی گذاشت و همان عکسی است که ابتدا مهدی بامداد معرفی کرد.



تصویر ۱۴ پرتره دقیق و مهم امیر در مکتب صنیع الملک یا منسوب به محمدحسن خان افشار.



تصویر ۱۵ اصل نقاشی از امیر که ابوالقاسم نوری از روی آن عکاسی کرد.

و سپس توسط پژوهشگر تاریخ عکاسی ایران، آقای محمد رضا طهماسب پور در کتاب «ناصرالدین، شاه عکاس» باز نشر شد [طهماسب پور، ۱۳۸۷: ۲۳۵-۲۳۴]. در این نامه عیناً این عبارت آمده است: «... در فقره عکس پارچه نقره ولیعهدی قبیله عالم ارواحنا فداه که فرنگی در تبریز گرفته، فرستادم آغا نور آورده، لنگه ندارد (یعنی منحصر به فرد است). بعد از عمل بسپارید دست خوش بیاورد، به صندوقخانه تحویل شود.»

لذا مشخص می‌شود که عکاسی به روش‌های متأخرتر از روی صفحات داگر انجام می‌شده است. با توجه به اینکه مرحوم امیر، پدر بزرگ و جد مادری محمدعلی شاه قاجار و سلطان احمدشاه قاجار و همچنین شاهزاده سلطان حسین میرزا جلال الدوله (پسر ارشد مسعود میرزا ظل السلطان) و برخی دیگر از شاهزادگان بوده، احتمال چنین نسخه‌برداری‌هایی در مورد عکس‌های داگر نوتیپ وی نیز زیاد است. براساس نوع سائیدگی و تخریب‌ها در عکس اول (دست راست و لوله کاغذ و آستین همین دست) و نوع خرابی‌ها در عکس دوم (که در جریان عکاسی مجدد به روش آگراندیسمان با رنگ‌گذاری و به‌کار بردن قلم اصلاح شده‌اند)، تشخیص نگارنده این است

که هر دو عکس با عکاسی مجدد از روی صفحات داگر در دوره‌های بعدی (در همان عصر قاجاریه) تهیه شده‌اند و به دست مرحوم بامداد و نیز نگارنده رسیده‌اند. خوانندگان محترم برای بررسی نوع سائیدگی و خرابی‌ها در صفحات داگر، می‌توانند به تارنمای گالری ملی پرتورها در بریتانیا (به نشانی npg.org.uk) مراجعه و کلیدواژه «داگر نوتیپ» را جست‌وجو کنند. نکته آخر اینکه سن سوژه عکاسی در هر دو عکس به نظر ۴۵ تا ۵۰ ساله می‌رسد و این نکته با سن مرحوم امیر در زمان صدارت و پیش از اعدام مطابقت دارد [اقبال آشتیانی، ۱۳۸۵: ۱-۴، ۳۸۶-۳۸۴ و ۵۸۱-۵۸۰].

جمع‌بندی

به‌عنوان جمع‌بندی، نگارنده پرتره‌های نقاشی شده از میرزا تقی‌خان امیرکبیر، اثر صنع‌الملک و شاگردانش را و همچنین، عجتاً دو عکس معرفی شده از ایشان را (که قاعدتاً با عکاسی مجدد از روی صفحات داگر یا تالبوتیپ به دست ما رسیده‌اند) تا این لحظه، شبیه‌ترین یا معتبرترین تصویرهای قابل انتساب به امیر می‌داند. در پایان بجاست که به یک نقاشی دقیق و مهم نیز اشاره کنم؛ دقیق از نظر حالات و لباس سوژه، لوله کاغذ در دست، شکل یک جفت شمسه مرصع و چهره ناصرالدین‌شاه در نشان تمثال همایون و نوشته دقیق روی نقاشی). تصویر

این نقاشی را آقایان **نیایش پورحسن** و **محمد رضا بهزادی** در اختیار نگارنده گذاشتند؛ ولی متأسفانه کیفیت عکس چندان بالا نیست و رُقم و شرح نقاش به درستی خوانده نمی‌شود. چهره امیر در این نقاشی اگرچه به سبک مینیاتورهای ایرانی زیبا کشیده شده، ولی به نقاشی‌های مکتب صنایع‌الملک شبیه است. در جایی این نقاشی را به **محمد حسن خان افشار** منسوب کرده بودند، ولی تا دسترسی به عکس باکیفیت بالاتر باید از اظهار نظر قطعی پرهیز کرد. احتمال دارد این نقاشی در دهه‌های ۱۲۷۰ یا ۱۲۸۰ ق کشیده شده باشد (تصویر ۱۴).

سیاس‌گزاری

نگارنده لازم می‌داند از کمک‌های فکری و زحمات دوستان و پژوهشگرانی که هریک به نوعی در انجام این پژوهش به وی یاری رساندند، قدردانی و سپاس‌گزاری کند: خانم‌ها فاطمه معزی و سهیلا حسین‌پور، و آقایان محمد رضا طهماسب‌پور، علی یوسفلوئی، محمد رضا بهزادی، هومن زال‌پور، نیایش پورحسن، مجید عبد‌امین، عبدالله شهبازی، ناصر قره‌باغی، کامران نجف‌زاده، هادی میرشاهی، رضا شیرازیان، کیانوش معتقدی، روزبه قهرمان، سعید میرسعیدی، محسن میرزایی، محمد دروگر، امید اخوی، نادر هراتیان، اکبر شریف‌زاده و همایون خداداد. ذکر این نکته ضروری است که مشارکت پژوهشگران فوق در مباحث مربوط به عکس‌های منسوب به مرحوم امیر، الزاما به معنی موافقت همه این افراد با جمع‌بندی‌های نگارنده نیست.

منابع

۱. اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۹۵). اکسیرالتواریخ (تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹ ق). به کوشش جمشید کیان‌فر. انتشارات اساطیر. تهران. چاپ اول.
۲. اعتمادالسلطنه (مقدم مراغی)، محمدحسن (۱۳۰۶ ق). المآثر و الآثار. دارالطباعه خاصه دولتی. تهران (در نسخه چاپ سنگی).
۳. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۵). میرزا تقی‌خان امیرکبیر. به کوشش ایرج افشار. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. چاپ دوم.
۴. آل داود، سید علی (۱۳۹۴). امیرکبیر و ناصرالدین‌شاه. کتاب رایزن. تهران. چاپ اول.
۵. بامداد، مهدی (۱۳۷۸). شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. انتشارات زوآر. تهران. چاپ پنجم.
۶. جمعی از نویسندگان (۱۳۹۰). شاهکارهای نگارگری ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (مؤسسه توسعه هنرهای تجسمی معاصر، موزه هنرهای معاصر تهران. چاپ دوم.
۷. حسن بیگی، محمد رضا (۱۳۶۶). تهران قدیم. انتشارات ققنوس. تهران. چاپ اول.
۸. روزنامه وقایع اتفاقیه: جمعه ۷ رجب‌المرحب ۱۲۶۷ و پنجشنبه ۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ (۱۳۷۳). کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. تهران. چاپ اول.
۹. ذکاء، یحیی (۱۳۸۲). زندگی و آثار استاد صنایع‌الملک. به کوشش سیروس پرهام. مرکز نشر دانشگاهی. تهران. چاپ اول.
۱۰. ذکاء، یحیی (۱۳۸۴). تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ دوم.
۱۱. سپهر یا دبیر سپهری (ملک‌الموزخین، لسان‌السلطنه)، عبدالحسین (۱۳۸۶). مرآت‌الوقایع مظفری: ذی‌القعدة ۱۳۱۴ تا ذی‌الحجه ۱۳۲۴. به تصحیح عبدالحسین نوایی. میراث مکتوب. تهران.
۱۲. سلماسی، کاتیا (مهر و آبان ۱۳۸۲). در صندوقخانه شاهی. نشریه بخارا. ش ۳۲.
۱۳. سهیلی خوانساری، احمد (۱۳۶۸). کمال هنر (شرح زندگانی و آثار محمد غفاری کمال‌الملک). انتشارات سروش با همکاری انتشارات علمی. تهران. چاپ اول.
۱۴. صدیق (صدیق‌اعلم) (۱۳۱۶). تاریخ مختصر تعلیم و تربیت. مطبعه روشنائی. تهران.
۱۵. صنایع‌الدوله (مقدم مراغی)، محمدحسن (۱۳۶۷). مرآت‌البلدان (دوجلدی). به تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. طهماسب‌پور، محمد رضا (۱۳۸۷). ناصرالدین، شاه عکاس (پیرامون تاریخ عکاسی ایران). نشر تاریخ ایران. تهران.
۱۷. محیوبی اردکاتی، حسین (۱۳۶۳). فهرست عکس‌های تاریخی ایران (جلد اول: دوره قاجار). به کوشش قاسم صافی. انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. نجمی، ناصر (۱۳۶۸). چهره امیر (کاوشی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره امیرکبیر). مؤسسه مطبوعاتی عطائی. تهران.